



«گاهی دلم برای خودم تنگ می شود» رضا مقصدی

محمدعلی بهمنی در گستره شاداب و آفتابی غزل امروز ایران، چهره ای ممتاز و پُرآوازی دارد. در غزلهایش علاوه بر حضور حال و هوای زلال عاشقانه، عینیت مفاهیم اجتماعی-آن هم با زبانی شاعرانه- به چشم می آید. او تولدیافته دزفول (1322)، بزرگ شده تهران، و مقیم بندرعباس است.

نخستین کتابش را با نام «باغ لال» در سال 50 به چاپ می رساند و در سال 52 به همکاری با رادیو فرا خوانده می شود. پاره ای از ترانه های آن سالها با ظرفیت های نوآورانه، از آن اوست.

کتابهای «در پی وزنی»، «عامیانه ها»، «غزل»، «شاعر شنیدنی ست» و... «گاهی دلم برای خودم تنگ می شود» ره آورد تب و تاب های این جانِ شوریده است.

«نیما» و ارزش های نوگرایانه اش در ذهن و زبان بهمنی درخششی چشمگیر دارد. «غزل من چیزی نیست جز برداشتی با ظرف غزل از رودخانه «نیما». این ظرف را (نخست) در دست منوچهر نیستانی دیدم وقتی که داشت از پُل استوار هوشنگ ابتهاج (سایه) عبور می کرد. غزل بعد از نیما را نوعی لجبازی می دانم اما این باور از ارادتم به غزل نکاسته است چرا که غزل نه تنها در شعر امروز، بی تردید در شعر تمام فردها جایگاه ویژه ای خواهد داشت. غزل، هستی ایرانی است و خواهد بود».

بهمنی هر چند در شعر آزاد نیمایی و ترانه سرایی آفرینش های جدی دارد اما اهل نظر بیشتر او را غزلسرایی ممتاز و شیفته می شناسند. «غزلسرایی که می خواهد خود را به رودخانه پُرآب «نیما» متصل سازد که این رودخانه وصل به دریاست و دریا مخاطب بهمنی است».

غزل زیر که از ظرفیت ظریف زیبای شاعرانه بهره مند است، بیانگر ارزشهای لگدکوب شده ی انسان ایرانی است.

غزل

خورشیدم و شهاب
سیمرغم و عقاب
قبولم نمی کند
قبولم نمی کند

□ □ □

عریان ترم ز شیشه و مطلوب سنگسار
این شهر، بی نقاب
قبولم نمی کند
قبولم نمی کند

□ □ □

ای روح بیقرار، چه با طالعت گذشت؟
عکسی شدم که قاب
قبولم نمی کند
قبولم نمی کند

□ □ □

این، چندمین شب است که بیدار مانده ام
آنگونه ام که خواب
قبولم نمی کند
قبولم نمی کند

□ □ □

گفتم که با خیال، دلی خوش کنم، ولی
با این عطش، سراب
قبولم نمی کند
قبولم نمی کند

□ □ □

بی سایه تر ز خویش، حضوری ندیده ام
حق دارد آفتاب
قبولم نمی کند
قبولم نمی کند